

حقیقت عشق الهی از دیدگاه آیات و روایات

افروز بزی^۱

چکیده

عشق یکی از نعمت های خداوند متعال است مانند کلید شفا بخشی در وجود انسان نهاده است بشر تشنه عشق و محبت است که موجب رشد تعالی روح می گردد عشق رابطه دو طرفه بین خداوند و بنده است که آغاز گر آن خداوند متعال است بنده با خودسازی و سیر و سلوک می تواند از محبت الهی بهره مند شود و محبوب خداوند متعال شود امیرالمومنین می فرمایند : قلبی که از یاد خدا سرشار گردد خداوند متعال محبت غیر خودش را در او در او محو می کند .

کلید واژه : عشق، خداوند، بنده

^۱ - افروز، بزی ، سطح ۲، مدرسه علیمه حضرت صدیقه فاطمه (س) ، استاد خانم گرزین ، ۱۳۹۸.

ای کار گشای هر چه هستند نام تو کلید هر چه بستند
 ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز
 ای یاد تو مونس روانم جز نام تو نیست بر زبانم

(عشق و عرفان برترین زمینه پروانه انسا نها به عالم ملکوت و مهترین سبب گرفتار نشدن آدمی به ندامت و خسرانند کسانی که از این عیار الهی در زندگی روزمره خود بدورند ، گرفتار انواع بیماری های روحی و اضطراب ها نا امنیهای درونی می شوند و سرانجام نیز دچار خسران خواهد بود. عشق و عرفان زمینه انجام عبادت اند که آن نیز عامل وصال و نوشداروی زندگی می باشد. عرفان بیداری است ، بیداری انسانی که خویشتن خویش را در پرتو پرداختن به معنویات و از راه پرداختن به تزکیه و تطهیر و خویشتن داری از آلودگی باطنی و مهذب شدن و مصفا گشتن و به خیل پاکان پیوستن و در شمار ملائک درآمدن، و نیز از راه پرداخت به عبادت، به دست آورده و از این راه به وصال دوست نایل شده و قدم در بزم قرب الهی نهاده است.

انسان، حدوتش به میمنت عشق، و دوام و بنای حیاتش به برکت عشق خلوت و جاودانگی اش به کوثر عشق است گوهر عشق اندر صدف هستی او مکنون بوده و شراب طهور عشق در خمیره وجود ریخته و صهبای الستی عشق به کمال مطلق در پیاله جان و قدح دل او که مایه حیات و حرکت و بالندگی و آب معرفت و ولایت و بندگی است. انسان مولود عشق و معلول عشق است و عشق سرّظهور و رازعلت و بقا و خلود او دردارالقااست. پس انسان محصول و مدیون و مرهون عشق است. از فطرت، صدای عشق و از شریعت، ندای روشن عشق و از طریقت، ندای دلنوازعشق شنیده می گردد.

« إِنِّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ »

در آن پند و تذکر است، آن را که قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کامل کند و گواهی دهد. صاحبِ دلان و باطن سیرتان و شاهدان حقایق دانند که عشق، ازلی و ابدی و سرمدی است. زیرا که معشوق، بالذات و بالاصاله چنین است، عشق عاشق، عارضی بر ذات اوو آهوی عشق محضا در حرم وجود مطلق و خانه هستی بحت زانو زده و عشق، سرّ لاهوت و رمز جبروت و راز ملکوت و روح عالم ناسوت است.

آن دل که به یاد تو نباشد دل نیست قلبی که به عشقت نتپد جز گل نیست
ان کس که ندارد به سر کوی تو راه از زندگی بی ثمرش حاصل نیست

تعریف لغوی و اصطلاحی عشق

عشق و محبت از عناصر اصلی عرفان اسلامی است. محرک اصلی تجلی و قوس نزول و فنا قوس صعود، همین عشق و محبت است. و همه سالکان و عارفان، پیرو مکتب عشقند. این عشق در تجلی حق و پیدایش مظاهر آفرینش، در پرستش، در بازگشت و در همه نگرش عرفا، نقش اساسی دارند. عشق، یک حقیقت وصف ناپذیر بی پایان است و هنر اصلی آدمیزاد. کاری که حتی از فرشتگان عالم قدس نیز ساخته نیست. واژه «عشق» بیشترین استعمال را در کلمات اهل ذوق و ادب دارد و مهمترین رکن طریقت محسوب می‌شود. به گونه ای که انتزاع آن از اهل ذوق محال است، زیرا اگر عشق نباشد، عارفی وجود نخواهد داشت و همواره عشق و ذوق ملازم با هم می‌باشند. بر این اساس است که تعریف حقیقی برای عشق - مانند واژه محبت - ممکن نیست.^{۱۴}

واژه «عشق» مشتق از «عشقه» به معنای میل مفرط است. «عشقه» گیاهی است که هرگاه به دور درخت می‌پیچد، آب آن آنرا می‌خورد، در نتیجه درخت زرد شده، کم کم می‌خشکد. اما در اصطلاح، «عشق» عبارت از: «محبت شدید و قوی». به عبارت دیگر، عشق مرتبه عالی محبت است. اما حقیقت آن است که تعریف حقیقی این واژه، ممکن نیست. محی الدین ابن می می گوید: هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته که عشق شرابی است که کسی را سیراب نکند. عطار گفته است:

پرسی توز من که عاشقی چیست؟ روزی که چو من شوی، بدانی
عشق قابل تعریف علمی نیست، زیرا نه محسوس است و نه معقول در حالیکه در دو قلمرو «حس و عقل» تاثیر دارد.^۲

اهل لغت، عشق را چون این ترجمه می‌کنند

- عشق و جذبه و الهام و تحریک روحی قدسی است به سوی اقلیم حسن و زیبایی، تا به آن الهام، کاری که از غیر عشق برنیامده، عشق انجام دهد.

^۱ - کبری، طاهری نژاد، عشق در مشرب عرفان امام خمینی، ج اول، نشر: عروج، تهران، ۱۳۹۳، ص ۱۸

^۲ - محمد رضا، کاشفی، عرفان و عشق، ج هشتم، دفتر نشر: معارف، قم، ۱۳۸۹، ص ۲۶۳ و ۲۶۴

- عشق درمان هر درد و درد بی درمان است.

- عشق، مغناطیس روح های لطیف و حساس است و به جانب حسن و کمال عشق، آتش شوق الهی است که عشق ماسوی الله را می سوزاند و نابود می گرداند. خلاصه اینکه عشق، نور خداست که از افق حسن و زیبایی تابش کند و قوای ادراکی را مشغول خود سازد. امام خمینی (ره) تعریفی که از عشق ذکر نموده اند به فرموده آن عزیز

خود حقیقت عشق آتشی است که از قلب عاشق طلوع می کند و جزوه آن به ستروعلن و باطن ظاهرش سرایت می کند و همان تجلیات حبی در سرقلب به صورت عشقبازی در ظاهر درمی آید از کوزه برون همان تراود که در اوست. همین طور مجذوب مقام عهدی احدیت و عاشق جمال صمدیت، تجلیات باطنی محبوب و تجلیات حبی که در ملک ظاهرش بروز می کند و در مملکت شهادتش صورت یابد.^۱ اقسام عشق

عرفا نیز عشق را چندبخش دانسته اند. ابن عربی مهم ترین اقسام عشق را طبیعی، روحانی و الهی رابیان کرده و هر یک را توضیح داده است. ۱- عشق طبیعی: وی عشق طبیعی را چنین توصیف می کند: «عشق عوام و هدف آن، یگانه شدن در روح حیوانی است» چنان که روح هر یک از عاشق و معشوق روح آن دیگری می شود، آن هم از راه لذت بردن و به انگیزه شهوت و نتیجه آن، نکاح است. این عشق، عشقی همگایی است و ایشان صورت های طبیعی را، بنابر آنچه حقایق نشان می دهد، می پذیرند و در عشقشان به اموری متصف می شوند که صورت های طبیعی بدان ها متصف می گردند، مانند وجد، شوق، اشتیاق، عشق به دیدار محبوب، دیدن او و پیوستن به او.

۲- عشق روحانی: هدفش اتحاد و همانند شدن با ذات محبوب است، چنان که ذات محبوب، عین ذات محب و ذات محب، عین ذات محبوب شود و در این حالت صحیح است که هر یک از آن دو بگوید که من آن کسم که دوستش می دارم و آن کسی دوستش میدارم، من است. این هدف عشق روحانی در صورتهای طبیعی است.

من کی ام لیلی و لیلی کیست من ما چو یک روحیم اندر دو بدن

۳- عشق الهی: عبارت است از حب خدا به بنده و حب بنده به پرورد گارش، چنان که خدا می گوید ایشان را دوست می دارد و ایشان او را دوست می دارند، سرانجام آن این است که از یک سو بنده، مظهر بودن خود را برای خدا مشاهده می کند، در حالی که برای آن حق، ظاهر، مانند روح برای جسم است که باطنش در او نهفته است و هرگز ادراک نمیشود و جز دوستدار، آن را مشاهده نمیکنند.

^۱ - کبری، طاهری نژاد، عشق در مشرب عرفان امام خمینی، ج اول، نشر: عروج، تهران، ۱۳۹۳، ص ۹۶

از طرفی، خدا نیز مظهري برای بنده می‌شود و به آنچه بنده به آن متصف است، از حدود و مقادير و اعراض متصف می‌گردد و بنده را مشاهده می‌کند و در آن هنگام، بنده محبوب خدا می‌شود.^۱

ما را سر سودای کس دیگر نیست در عشق تو پروای کس دیگر نیست
جز تو دگری جای نگیرد در دل دل جای تو شد جای کس دیگر نیست

از نگاه دین « خداوند » کمال محض ، بمال مطلق ، دارای برترین وصف ها ، مبدا عشق ، اولین عاشق و الهام بخش عشق است که همه هستی نشانه و مظهر اویند ؛ از او سرچشمه گرفته و به سوی او می‌روند. از آن رو که آدمی کمال جو و جمال خواه بود. و حقیقتش از روح خداست ؛ از آن منزل هبوط کرده و به سوی او باز خواهد گشت. انسان دارای روحی است که ظهور و جلوه نام صفات حق است. این ها نشانگر این حقیقت است که عشق حقیقی ، عشقی است که در جان آدمی نهفته و مبدا غایت آن ، خداوند است و اشتیاق شدید آدمی به ظاهر خلقت نیز تنها عشق به حضرت حق است که درآفریده گانش جلوه گر شده است و اگر عشق جز اینها باشد عشق نخواهد بود.^۲

مبدا عشق

اساس آفرینش جهان ، عشق خداوند به جمال جلوه خویش است زیرا حب ذات یکی از اسباب عشق است. خداوند نیز به عنوان برترین موجود ، به دلیل عشق به ذات و جلوه جمالش جهان را پدید آورد؛ من گنج پنهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم ، شوم آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم بنابراین نخستین کسی که عشق ورزید ، خدای متعال بود. او بر اساس همین عشق به خویش است که مخلوقاتش را نیز دوست میدارد. چنان که مبدا عالم خداوند متعال است. مبدا عشق نیز او است. عشق مانند وجود از ذات حق به عالم سرایت کرده است. عشق انسان زایید عشق خدا است.^۳

عشق عارفان

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست^۴

^۱ - همان ص ۱۹ و ۲۱

^۲ - محمد رضا ، ابراهیم نژاد ، حدیث عشق و گناه بی گناهان ، ج یک ، الهادی ، قم ، ۱۳۹۱ ، ص ۲۷ و ۲۸ .

^۳ - محمد رضا ، کاشفی ، عرفان و عشق ، ج هشتم ، دفتر نشر : معارف ، قم ، ۱۳۸۹ ص ۲۷۸

^۴ - همان ص ۲۶۵ و ۲۶۶ .

از این رو ورد زبانشان این است که: «ما خود می دانیم که معشوق ما با قهر و بلاست.» اما خود را فدای بلا و قهر و کرده ایم از او بلا و از ما رضا، از او قهر و از ما مهر.»

جفا، ستم و ظلم است و در اصطلاح پوشانیدن دل سالک از معارف و مشاهدات و بی وفایی محبوب را نیز جفا می گویند. قاضی همدانی تفسیر دیگر گونه ای از جفای معشوق در وادی پر تب و تاب عشق دارد: «هر که جفای معشوق نکشد، قدر وفای او نداند، هر که فراق معشوق نچشد لذت وصال اون نیابد، هر که دشنام معشوق را لطف نداند، از معشوق دور باشد»

۲) حيله عشق

عشق دارای خاصیتی است که بدان، جلوه معشوق هر روز طراوت دیگری دارد که اگر این حيله نبود انسان با دیدن هر چیزی در اوقات بسیار بر یک شکل و یک حالت دچار ملالت خاطر می شود. اما با وجود آن چون هر لحظه و هر روز در جمالی و شکلی زیاده تر نظاره کند، عشق زیاده تر می شود و ارادت دیدار نیز زیاده تر. پس در این مقام عاشق هر لحظه معشوق را به جمالی دیگر ببیند و خود را به عشق کامل تر و تمام تر.

۳) قوت عشق

عشق قوتی دارد که چون عشق به معشوق سرایت کند معشوق همگی عاشق را به خود کشد و بخورد.

۴) حجاب عشق

عشق سالک را در نهایت حجاب راه می شود و باید عشق چنان باشد که عاشق را به تمامی در خود فرو برد و آن را چنان از خود فارغ گرداند.

۵) کمال عشق

عشق نوعی سکر است که کمالش، عاشق را از دیدن و ادراک کمال معشوق مانع است و در سوانح شیخ احمد غزالی آمده است: «کمال عشق آن است که از هستی عاشق چیزی نمانده باشد و این بس عالی مقامی است که نه هر کس به این مقام رسد.»

خواجه عبدالله انصاری پیرامون عشق می نویسد: «عشق آتش سوزان است و بحر بی پایان عشق دردی است که او را دوا نیست و کار عشق هرگز به مدعا نیست عاشق باید که بی باک باشد اگر چه بیم هلاک باشد و در این راه مرد باید بود و با دل پر درد و باید بود در این راه گریه های مدام یعقوب باید یا ناله های مدام مجنون اینجا تن ضعیف و دل خسته می خرنند، آتش محبت جان عاشق را می سوزاند چشم او را گریان می کند و دل او را بریان و جان او را در راه جانان افشان و زبان حال او گویان

صفات عشاق

عاشق همیشه در ذکر و فکر معشوق است و هر چیزی که در این مورد مانع یاد ذکر معشوق شود از آن فاصله می گیرد و همیشه در چنان هوشیاری و آگاهی است که هیچگاه به خود اجازه نمی دهد به چیزی دل ببندد که این دلبستگی بین او و معشوق فاصله ایجاد کند و یا حتی یاد او را در هاله ابهام فرو برد.

هنگامی که نام معشوق به عاشق گفته شود احساس آرامش و اطمینان برایش حاصل شود و هر دردی که دارد با نام او و با یاد او شفا یابد و ساکن می گردد: «یا من اسم هو دعوا و ذکر و شفا ای کسی که نامش دعواست و یادش شفا است .

و چون نام معشوق را بشنود تمامی قلبش را خشوع دربرمی گیرد و نرم می سازد. «اعلم یان الذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله ؛ آیا نوبت آن نرسید که گرویدگان دلهایشان به یاد خدا خاشع گردد» و هرگاه نام معشوق بر عاشق جاری میشود مدام بر عشقش و بر ایمانش افزوده می گردد «انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمان»

مومنان حقیقی آنان هستند که چون ذکر از خدا شود دلهایشان ترسان و لرزان شود و چون آیات خدا را بر آنان تلاوت کنند و ایمانشان بیافزاید

اما در راه معشوق گام نهادن با سستی و بی حالی و با کسالت و گوشه گرفتن چاره نمی شود در این راه باید درد را به جان خرید و امدادی برای هر بلا را بدست آورد و تا پای جان باید پیش رفت و کارا عاشق درد کشیدن است و عشق درد بی دواست . به واقع عاشقی کردن با نازپرورده بودن و راحت طلبی کردن ناسازگار است .عاشق باید کوشا و نستوه، استوار باشد و چنان که گفته اند باید بدان عمل کرد ؛ «.....واستقم کما امرت»

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

باید به هوش بود که خستگی بر سالک چیره نگردد و اگر سالک، عاشق باشد و مدام از جمال و کمال معشوق بهره گیرد ؛ البته که خستگی بر او احاطه نمی یابد. همه درها به هنگام شب بسته می شود ؛ مگر خانه دوست که بر روی عاشقان گشوده است و آنان را هم اینگونه دعوت می کند . معشوق راستین به همه نزدیک است و صدای همه را می شنود و کامل به ایشان پاسخ می دهد . قرآن کریم از ناحیه خدا تبارک و تعالی که معشوق کل و کامل است می فرماید: « و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه داعی اذا دعان فلیستجیبو لی ولیومنوا بی لعلهم یرشدون ». هرگاه بندگان مرا از تو بپرسند من نزدیکم چون صاحب دعا مرا خواند دعایش را اجابت می کنم پس مرا اجابت کنید و به من ایمان بیاورید شاید رهبری شوید به قول ابوسعید ابوالخیر ، تحت هر شرایطی که هستی باز ،دکه در این جا کرم به قدری است که به هستی تو نمی نگرند، به کرم خویش نظاره می کنند .

عاشق جز به معشوق خود نه چیزی می اندیشد و نه به کسی مایل می شود .

در ضمیر ما نمی گنجد به غیر از دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس عاشقان بدون تردید مشتاق دیدار و لقای محبوب و معشوق است پس بنابراین هیچگاه نباید از مرگ بیم و هراس به خود را دهد نه تنها باید با محبت به مرگ بنگرد بلکه به پیشواز آن نیز باید بشتابد و به هنگام آن را در آغوش گیرد و تنگ بفشرد چنان که در روایات آمده است : روزی خداوند ملکی را به سوی حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فرستاد که جانش را بگیرد ابراهیم علیه السلام فرمود : آیا شده که دوست مرگ

دوست را بخواهد؟ در پاسخ وی و حی آمد که ای خلیل! آیا شده که عاشق از معشوق بگریزد و امید لقا و دیدارش را نداشته باشد و نخواهد او را ببیند؟

عبادت کردن از ضروریات سلوک عاشقان است و این مستلزم آن است که مدام در طهارت جسم و روح بوده و از آنچه که خطا و سهو است بپرهیزد و همواره عملی شایسته و سنجیده داشته باشد و البته خود را همیشه در وزنه وجدان و عدالت بنهد و به وزن کردن و محاسبه و محاکمه خود برآید و این بدان معناست که عاشق حتی برای یک لحظه نباید از خود غافل باشد در این راه که وصال به معشوق در آن قرار دارد هرچند آلام و خطرات بیشمار دارد اما عشق نباید از آنها به خود بین و خوفی را ه دهد. حتی از سرزنش کنندگان نیز نباید بهراسد و غم به دل راه دهد. چه غم در دل عاشق راه ندارد او باید عاشقی کند و عشق ورزد توجه کردن به سرزنش ملامت گران از عشقش می کاهد و از اصلش جدا می کند.

در بیابان گر به شوق کعبه زد خواهی قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
صفات عشاق را می توان به چند بند زیر خلاصه کرد:

تواضع

اولین چیزی که از صفات عشاق ذکر می شود که یونس بن یحیی بن الحسن الهاشمی العباسی در سال ۵۹۹ در کنار رکن یمانی در مکه معظمه گفت که از ذالنون مصری شنیدم که می گفت: خدای تعالی را بندگانی هست که دل های شان را از صفای محض محبتش پر کرده است و ارواح شان را با شوق دیدارش سعه صدر بخشیده است. پیراسته باد آن که نفس هایشان را با شوق به سوی خود کشیده و فهم شان را به خود نزدیک فرموده و سینه هایشان را برای او پاک و باصفا گردانیده است پیراسته با د موفق آنها و مونس وحشت شان و طبیب درد هایشان الهی بدن های آنها در برابر تو فروتنی پیشه کرد و دست های آنان برای فزونتر گرفتن از تو به سوی تو دراز شدند لذا تو طعم خوش فهم به خود را به ایشان چشاندی نیز تا زندگی هایشان پاک شود و نعمت بخشی به آنها را ادامه دادید پس آسمان هایت را به رویشان باز کردید و دل هایشان اجازه دادی در ملکوت تو به جولان در آیند بلکه محبت عاشقان را فراموش نکردید و شوق مشتاقان را به خودت تکیه و اعتماد بخشیدی.

شیفتگی و شیدایی

آن هلاک شدن در معشوق همراه با رنگ پریدگی است خداوند تعالی فرموده: «ان عذابها کان غراما» عذابش سخت و دائمی است. غرام یعنی هلاک شدن در معشوق همراه با شهود معشوق به جهت آنکه غریم کسی است که محاکمه و مجازات لازمه اوست مغلوب غریم رغام است که به معنی چسبیدن به خاک است زیرا رغام به معنی خاک است زمانی که گفته می شود رغام انفه منظور بینی به خاک چسباندن است. پس حکمش از مغرم سرچشمه می گیرد که موصوف به ذات است. زیرا خاک تزیین چیزهاست و به همین دلیل زمین به صیغه مبالغه قسمت اعظم این موضوع شده است زیرا را لگدمال می کنند و از آنجا که محبت به دل های محبان پیوسته است و شوک به دل های مشتاقان و بی خوابی به نفوذ خواب زدگان پس هر صفتی

که برای عشق باشد موصوف و از آن ریشه می‌گیرد صاحب همه این منضمات مقرر نامیده می‌شود و سفتش به نام قرارم است و آن اسمی است که عموم مراسمات عشق را از صفت عشق شامل می‌شود که عاشق را سفتی محیط تر از قرار نیست سه شوق حرکتی است روحانی برای دیدار معشوق و در جایی که این مشروع هموعانش باشد حرکتی طبیعی و جسمانی و حسی برای دیدار معشوق است وقتی معشوق را هر کس که باشد ملاقات کرد آرامشی در او پدید می‌آید^۱

نتیجه گیری:

از دیدگاه امام خمینی (ره): انسان عاشق، با درک محبت و با یافتن اکسیر عشق، میتواند از خودآگاهی به خدا آگاهی، از فنا به بقا، از نیستی به هستی رسد. به تعبیر آن عارف، فطرت انسان از ازل با عشق سرشته شده است و تا ابد، عشق، در عمق جاننش باقی خواهد ماند. وادی عشق، وادی سرگستگی و حیرت است که ملکیان و ملکوتیان در پیچ و خم آن حیرانند. عاشقان، جهان هستی را مرهون فیض اقدس و تجلی نخستین حق می‌دانند که به واسطه حبّ ذاتی به وجود آمده است. چنین عاشقی کمال خود را در فنا و بریدن از دنیا می‌داند، فنا را قبله بقا ساخته تا به معشوق حقیقی خویش نائل گردد، به همین دلیل از محبوب، فنای خویش را طلب می‌کند.

محبت، چراغی پر فروغ، برای فائق آمدن بر تاریکی تنهایی و عمیق‌ترین نیازی است که ما همواره در طول تاریخ، در صدد یافتن راه حلی برای آن بوده‌اند. محبت راهی به سوی هم‌شکلی و همسانی و طریق برای دستیابی به کمال مطلق است. بنابراین دوست داشتن، نیاز اصیل برای آدمی بوده و هست و خواهد بود.

^۱ - کبری، طاهری نژاد، عشق در مشرب عرفان امام خمینی، ج اول، نشر: عروج، تهران، ۱۳۹۳، ص ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴

منبع یابی

قران

نهج البلاغه

- (۱) ابراهیم نژاد، محمد رضا، حدیث عشق و گناه بی گناهی، چ یک، نشر الهادی، قم، ۱۳۹۱
- (۲) احمدی جلفایی، حمید، صحیفه فاطمیه، چ بیست و ششم، حرم مطهر فاطمه معصومه، قم، ۱۳۹۶
- (۳) پور امینی، محمد حسین، بر مدار افتاب، چ سوم، نشر قدس رضوی، مشهد، ۱۳۹۶
- (۴) تحریری، محمد باقر، اخلاق بندگی، چ دوم، نشر هاجر، قم، ۱۳۹۶
- (۵) خلجی، محمد تقی، سحر سخن و اعجاز اندیشه، چ اول، نشر صحیفه خرد، قم، ۱۳۸۸
- (۶) دستغیب، سید عبدالحسین، بندگی راز افرینش، نشر کتابخانه مسجد جامع عقیق، شیراز
- (۷) رخشا، محمد حسین، در محضر آیت الله بهجت، چ هشتم، موسسه فرهنگی سما، قم، ۱۳۹۲
- (۸) رافعی، علی، محبت در قران و حدیث، چ اول، ادیان، قم، ۱۳۹۰
- (۹) شریعتی، دکتر علی، نیایش، چ دهم، نشر الهام، قم، ۱۳۸۷
- (۱۰) شریفی، احمد حسین، عرفان و عارفان تحقیقی، چ اول، موسسه فرهنگی و هنریمسیاکش، قم، ۱۳۸۹
- (۱۱) طاهری نژاد، کبری، عشق در مشرب عرفان امام خمینی، چ اول، نشر عروج، تهران، ۱۳۹۳
- (۱۲) کاشفی، محمد رضا، خدا شناسی، چ دهم، نشر معارف، قم، ۱۳۸۹
- (۱۳) کاشفی، محمدرضا، خداشناسی، چ دهم، نشر معارف، قم، ۱۳۹۰
- (۱۴) معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمانوقاف و امور خیریه، ج ۱، چ اول، سازمان اوقاف و امور خیریه، تهران
- (۱۵) نصری، دکتر عبدالله، فلسفه خلقت انسان، چ پنجم، کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۸۹